



بخش ۱۸ - قسمت ۱ -

به پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان »

۱۵ / اپریل / ۲۰۱۵

آنچه در بخش ۱۸ (قسمت ۱ - الی - ۷) هست

■ ■ ■ ■ ■ ■ ■ ■ ■ ■

- ۱ - خبرتکان دهنده گرفتاری چهار تن از اعضای رهبری ساوو
- ۲- مکشی هر چند کوتاه به ارتباط دستگیری رفقای رهبری ساوو
- ۳- گرفتاری اعضای رهبری سازمان از دید ناجیه بهمن .
« واقعه گرفتاری بهمن در زمان پرچمی ها »
واقعه گرفتاری :
- ۴- سخنی در مورد سه تن از اعضای ساوو
ب - نجیب و قاری
- ۵- رهبر ساوو و دو تصویر کاملاً متضاد
- ۶ - ادعای داکتر احمد علی « بنیانگذار سازمان پیکار » به ارتباط نجیب :
- ۷ - فاکت هائی را که در رابطه با فرار رهبر ساوو نمی توان نادیده گرفت .
- ۸ - یک پدیده قسماً نادر در جنبش کمونیستی کشور .
- ۹- سرانجام شکنجه گران خاد ، منزل ما راهم مورد حمله وحشیانه قرار دادند
- ۱۰- حرکت به سوی دوزخی که سوسیال امپریالیزم شوروی بر آن حکمروائی می کرد :

۱ - خبر تکان دهنده گرفتاری چهار تن از اعضای رهبری ساوو

قسمی که قبلاً هم اشاره شده ، رفیق بهمن با برادرش رفیق سرور و خانم هایشان که با هم خواهر بودند ، در یک خانه زندگی می کردند . خانه آن ها چند سرک پائینتر از خانه ما موقعیت داشت . رحیمه همانطوری که مسئولیت خطیر بستر نمودن رفیق سرور را [به خاطری مشکل مریضی حاد که خطر مرگ تهدیدش می کرد ، و از جانب دیگر شدیداً تحت پیگرد خلقی ها قرار داشت] به عهده گرفته وی را در «شفاخانه علی آباد» تحت عنوان این که برادرش می باشد ، بستری نمود تا این که عمل جراحی خطرناک بالای این رفیق که صاحب منصب نظامی در وزارت دفاع بود؛ موفقانه به پایان رسید و از شفاخانه مرخص گردید و بار دیگر به مبارزه بازگشت ؛ همچنان مسئولیت پیچکاری خانم این رفیق را که مریض بود و خانه شان تحت نظر پولیس قرار داشت ؛ نیز متقبل گردیده بود .

روز پنجم سنبله ۱۳۵۹ بود . رحیمه به روال معمول برای تزریق دوی شکر به خانه شان رفت . اتفاقاً مادر ناجیه بهمن هم در خانه حضور داشت . بعد از جور بخیری ، مادر ناجیه بهمن با نا آرامی رحیمه را مخاطب قرار داده چنین گفت :

« رحیمه جان روز گذشته (اشاره به چهارم سنبله روز گرفتاری رفیق ها) خاد به خانه ای که رفیق های بهمن در آنجا بودند ، حمله ور شدند . بهمن و رفیق هایش را دستگیر نمودند . تنها داکتر صاحب [ه . م .] از میان شان توانسته فرار نماید . در این یک شب و یک روز گذشته ، از ناجیه هم تا به حال کدام خبری نیست . خدا کند که او را هم نگرفته باشند . اینجا هر دو دخترم با اولاد هایشان تنها می باشند . حالی به خانه خود می رفتم . خوب شد که آمدی که دیدمت ؛ از این که خودت لطف نموده برای پیچکاری شکر به جان که مریض است ، تا اینجا می آئی خاطر جمع است » (نقل به مفهوم از مادر رفیق ناجیه بهمن)

روز پنجم سنبله یکی از بدترین روز های زندگی ما بود . زمانی که وقت رسمی کار مأمورین وزارت معارف به پایان رسید . کارمندانی که محل اقامت شان در « خیر خانه مینه » بود ، هر یک به سرویس مربوطه بالا شدند . به روال معمول سرویس توزیف شده به خیرخانه رسید . درایستگاه های تعیین شده مأمورین پیاده شدند . من هم درایستگاه همیشگی از سرویس پائین شدم . زمانی که داخل خانه شدم . رحیمه را بسیار ناراحت یافتم . قبل از آن که ازوی سؤال کنم ، با یک دنیا اندوه به آهستگی گفت : « رفیق ها را گرفتند » . این خبر مانند پتکی آتش گرفته بر مغزم فرود آمد . دچار وضعی شدم که از بیان آن عاجزم . رحیمه تمام جریان را به من گفت و از من خواست تا هر چه زودتر مخفی شوم . با خود اندیشیدم فقط دو تن از اعضای کمیته مرکزی و یک تن رابطه با کمیته مرکزی از آدرس خبر دارند ، به هیچ وجه این رفیق ها - اگر شقه شقه هم شوند - در باره من حرفی نخواهند زد . از زندگی در مخفیگاه که نوعی از زندان است ، آگاه بودم .

در شرایطی که امواج اضطراب شدید بر صخره خونسردی و استقامتم کوبیده می شد ، چگونگی فرار رهبر سازمان به عنوان یک اصل قابل درنگ در مرکز دیدم قرار نگرفت ، فقط انتظار داشتم تا از طریق رفیقی برایم اطلاع داده شود که رهبر سازمان در مورد مخفی شدن و یا نشدن من و سایر اعضای حلقه ما به چه تصمیم رسیده ...

اضطراب زیاد نگذاشت که شب را به درستی بخوابم . آفتاب که دمید ، متوجه شدم رحیمه هم به درستی خوابیده ، با رحیمه مشوره کردم :

« چه می شود که به خانه مادر ناجیه بروم شاید رفیق سرور هم در همان جا باشد ، اگر بتوانم در مورد گرفتاری رفیق ها معلومات بیشتر بگیرم چه بهتر . آدرس آن خانه را ندارم » .

رحیمه آدرس آن خانه را که در کوته سنگی موقعیت داشت ، به من داده گفت : متوجه خود باشم که اوضاع وخیم است

سر انجام به ساعت دو بجه روز ششم سنبله خانه مورد نظر را بعد از مدتی گشتن و به این سرک و آن سرک پیدا کردم . بعد از این که خود را معرفی نمودم ، من را به داخل خانه دعوت کردند . زنده یاد « بی بی حاجی » مادر ناجیه بهمن - که خانم با وجاهت ودلسوز بود - با یک دخترش ، همینطور پدر ناجیه درخانه حضور داشتند . مادر رفیق ناجیه جریان را همانطوری که به رحیمه گفته بود ، برای من هم تشریح کرد . وی از این که تاکنون نتوانسته از ناجیه خبری به دست آورد بسیار پریشان بود . در پایان صحبت ، خواهر ناجیه (...) اضافه کرد : « کسانی را که در خانه نجیب گرفتار کرده اند بهمن ، انجنیر لطیف ، استاد مسجدی و خود نجیب بوده ، داکتر صاحب توانسته که فرار نماید. تا به حال از سرور هم کدام اطلاعی در دست نیست » [جمله فرار (داکتر ه. م .) را با نوع تعجیبی آمیخته با سؤال اداء نمود - نقل به قول مستقیم -] . بعد از خدا حافظی خانه آن ها را ترک گفتم .

روز های ۷ و ۸ سنبله هم به کندی کشنده ای سپری شد . در این روز های به سنگینی کوه یک تعداد نوشته هائی را که از دید آن وقت این قلم مهم به نظر می رسید ، آن ها را در جاهای جا سازی شده طوری پنهان کردم که احتمال پیدا کردن آن ها یک درصد می رفت . تعدادی مضامین چاپی را که گاهگاهی آن ها را مطالعه می کردم ، در جوف پاکت پلاستیکی قرار داده در دسترس گذاشتم ، تا در صورت حمله احتمالی خاد آن ها را برداشته از راه تشناب متصل به دیوار کوچه پشت حویلی فرار نمایم .

سر انجام روز نهم سنبله - روزی که در ۲ بجه شب آن تیم جلادان خاد به خانه ما حمله کردند ؛ فرا رسید .

۲- مکثی هر چند کوتاه به ارتباط دستگیری رفقای رهبری ساوو

از نخستین روزهای که مزدوران روس به قدرت رسیدند تا آخرین روز سقوط آنها، با آن که تعدادی از اعضای جنبش انقلابی درجهات نبرد آزادیخواهانه جان شان را فدا نمودند (در این میان نقش اخوان نیز نباید از یاد برود) ؛ مگر به صورت عمده بیشترین تعداد اعضای جنبش انقلابی افغانستان ، یعنی پیروان اندیشه مائو تسه دون گاهی به صورت فردی و زمانی هم به صورت کتله ئی به دام دولت افتاده، در زندانها و پولیگونها بعد از تحمل شکنجه های وحشیانه مزدوران روس نابود شده اند ؛ مگر با تأسف بقیه اعضای جنبش انقلابی افغانستان کمترین نشان و یا ردپای از آنها نیافته اند ، تا باپیگیری و جمعبندی از آن ، ضربت پذیری جنبش را برای آینده به حد اقل آن برسانند .

وقتی به گذشته نگاه می کنیم و می بینیم که گذشته از افراد نام آوری ، چون اکرم یاری ، داکتر رزبان، داکتر دادگر، علی حیدر لهیب ، رستاخیز، آذرخش و ... تشکیلات های کاملی یک شبه نابود شده اند ؛ مگر نه خود اعضای آن تشکلات با جمعبندی های واقعبینانه ، علت دستگیری ها را بیان داشته و نه هم سازمانهای دیگری به این کار تشبث ورزیده اند ، مثلاً ما نمی دانیم که چرا «سرخا» مطلقاً نابود شد؟ اشتباهات آنها چه بود؟ دولت دست نشانده چطور قادر شد سازمانی با گستره وسیع «سرخا» را در یک ضربت نابود نماید؟ آیا عامل نفوذی دولت باعث بروز چنین فاجعه ای گردید و یا بی احتیاطی ها؟ و یا عدم آمادگی «سرخا» به مثابه جانشین «سجم» به مبارزه مخفی در شرایط بغرنج آن زمان؟ به همین سان فردی ، مانند داکتر غفور سنا پنهان شده زیر نام « پولاد» چطور موفق شد سازمان اخگر را نابود نماید؟ معیار های آن سازمان در قبال پذیرش اعضاء چه بود ، که امکان نفوذ یک خلقی دو آتش در آن نادیده گرفته شد؟ ضربتی که در چهلستون بر پیکر «ساما» وارد شد و طی آن گذشته از کادر سیاسی و نظامی تراز اول سازمان چهار تن از اعضای مؤسس سازمان زنده یادان رفقاء «داوود سرمد»، «رسول جرأت» ، «عزیز اوریاخلیل» و « انجنیر قدوس»

چگونه به دام دولت افتادند . وقتی در آن زمان ما به مثابه اعضای ساما از رهبری خود جویای پاسخ گشتیم ، آنها همه چیز را به ضعف یک فرد به نام «غنی اتمر» خلاصه نمودند ؛ مگر هیچ کسی نگفت که بر خورد سازمان با انسانی که ضعف وی باعث نابودی ۴۰ در صد اعضای مؤسس سازمان شده ، چه بوده است؟ به همین نهج ضربات دیگری که بر ساما و سازمان رهائی وارد شده و دولت دست نشانده بانسانه گیری های دقیق قادر شده تا جنبش را « سر بری» نماید ، هیچ یک از سازمانها به خود این زحمت را نداده اند تا کاستی ها و کمبودات خود و رفقای شان را جمع بندی نموده ، تقدیم جنبش انقلابی نماید ، باشد با درس آموزی از آن ، امکان ضربت پذیری رفقاء را در آینده کاهش داده باشند .

وقتی اینک و طی این قسمت نوشته می خواهم ، جریان دستگیری رفقای کمیته مرکزی ساوو را اندکی بیشتر بشکافم ، با آن که می دانم عناصر جبون و آنهایی که ریگی در کفش دارند ، بر این کارم به مانند گذشته ، تصفیه های شخصی نام خواهند گذاشت و ؛ حتا سنگواره های آنها از «کینه شتری» باز هم حرف خواهند زد ؛ مگر این را با صراحت و صداقت کامل بیان می دارم : من در قبال دشمنان مردم و دشمنان خاکم و دشمنان طبقه کارگر جهانی چنان کینه ای را صاحبم که «کینه شتری» یک در میلیونم آن را نیز بازتاب داده نمی تواند ؛ اما در این کنکاش نه ارضای کینه و نفرت مطرح است و نه هم تصفیه حساب با این و یا آن فرد ؛ بلکه هدف از این کار صرفاً باز کردن یک جریان تاریخی به منظور روشن شدن و درس آموزی از آن می باشد ؛ تا اشتباهاتی را که نسل ما انجام داد ، نسل های بعد از ما با پرهیز از آن ، خود را از نابودی نجات داده بتوانند.

شاید اینجا برای آنانی که با شرایط زندان پلچرخی آشنائی دقیق ندارند سؤالی پیش بیاید که توخی وقتی به این کار ارزش قایل بود ، چرا چگونگی آن را از رفقای کمیته مرکزی که مدتی با آنها در زندان یکجا بود ، نپرسید ، تا امروز می توانست قضیه را بهتر ارزیابی نماید؟

پاسخ بدین سؤال کاملاً روشن است ، با تأسف مدت دوهفته ای که شماری از رفیق های ساوو (به شمول من) با رفقای مرکزیت در یک « اتاق محصلین » بودیم ، گذشته از مدت کوتاه آن و گذشته از این که می بایست برای آماده سازی دفاعیات و رفتن به محکمه وقت بیشتر اختصاص می دادیم موجودیت گوش های خاد در همه اطراف ما و امید این که شاید بعد ها فرصت چنین امری مساعد گردد ، باعث گردید تا نتوانم راجع به آن قضیه چیزی بپرسم . در نتیجه اینجا خواهم کوشید ضمن آوردن گفته های افرادی که به صورت مستقیم از محل گرفتاری چهار تن اعضای رهبری دیدن نموده اند و یا گزارشات عده دیگر. راهی در کشف واقعیت قضیه پیدا نمایم واضح است در صورتی که در جریان تحلیل هایم اشتباهی صورت گیرد و از آنهایی که به صورت مستقیم نقل قول صورت می گیرد، اگر حرف دیگری برای گفتن داشته باشند که اشتباهم را ثابت نماید، ضمن پذیرش اشتباه و تصحیح دید خودم ، از آنها سپاسگزار نیز خواهم شد .

ادامه دارد